تصویر ابو عبدالرحمن الکردي

غربت در دیار فرنگ

تالیف:
دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

ترجمہ:
محمد حنیف حسین زایی



غربت در دیار فرنگ

تالیف

محمد بن عبدالرحمن العریفی

ترجمه

محمد حنیف حسین زایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه کتاب

نام کتاب: غربت در دیار فرنگ

تالیف: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

مترجم: محمد حنیف حسین زائی

ناشر: انتشارات مکتبه اسحاقیه

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: 1390هـ.ش.

تیراژ:3000

قیمت: ۲۵۰ ه

مرکز پخش: کلیه کتابفروشی‌های معتبر.

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۵۹۴۸۶۸۵۳

مقدمه مترجم

مهاجرت پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه همواره انسان‌ها از بدو تاریخ تا به امروز برای زندگی بهتر و در جستجو رفاه و آسایش از جایی به جایی مهاجرت کرده و از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر کوچیده‌اند.

حتی در مواردی قرآن مجید ترک وطن را بر انسان‌ها فرض می‌داند و انسان را برای مهاجرت ترغیب و تشویق می‌نماید.

بنابراین مهاجرت و ترک وطن از دیدگاه اسلام اشکالی ندارد، در صورتی که ترک وطن برای دین، آبرو و آرمان‌های ایمانی و اسلامی فرد مسلمان در تضاد نباشد.

کتابچه‌ی حاضر یکی از بهترین و ارزشمندترین کتاب‌های نگاشته شده در زمینه‌ی احکام هجرت و سکونت در سرزمین‌های کفار و غیر مسلمانان است که به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و اندیشمند برجسته جناب دکتر عریفی نوشته شده که اینک ترجمه آن را تقدیم فارسی زبانان عزیز می‌نمایم. امیدوارم که مقبول درگاه حق واقع گردد. آمین.

محمد حنیف حسین زایی
HANIF2359@YAHOO.COM

مغترب کیست؟

مغترب مسلمانی است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزیده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌هایش سکنی گزیده است.

پس از این که تند بادها وزیدن گرفته و زمین برایش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خویش جدا شده و در سرزمین‌های دور دست مقیم شده است. خودش در شرق دنیا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گیتی بسر می‌برند. اما از عمو زاده‌اش هیچ خبری ندارد و هر گاه از او یاد می کند،نمی‌داند بگوید: خدا حفظش کند یا رحمت خدا بر او باد!غربت زدگان! برای هر کدامشان داستانی است و هر پدر دل شکسته‌ای در سینه‌اش دردها دارد و چهره‌ی هر کدام حاکی از داستانی است. امیدوارم در این کتابچه به برخی از احوال غم‌انگیز آنها آشنا شده و با آنان بنشینیم از سر گذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانیم.

دکتر محمد بن عبدالرحمن عریفی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلاة و السلا م علی رسول الله. . و بعد:

شیخ در حالی که سخن می‌گفت، فرمود: من در یک کشور اروپایی بودم که در آن بسیاری از مغتربین و پناهندگان مسلمان سکونت داشتند و به خاطر زندگی بهتر و مرفه‌تر به این کشورها پناهنده شده بودند. پس از این که از نماز تراویح و ایراد سخنرانی فارغ شدم، یکی از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: یکی از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اینجا آمده‌ای، لذا می‌خواهد با پسرش ملاقاتی داشته باشی! من از روی تعجب پرسیدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمی‌آید و از من چنین درخواستی نمی‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمی‌خواند، اما پسرش از یک مشکلی شکوه دارد و می‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشی.

بنابراین من همراه این برادر با ماشین به آنجا رفتم وقتی وارد منزل شدیم، ناگاه با پیرمردی برخورد کردیم که سنّش دروازه های شصت را می‌کوبید. در طول عمرش تبعید و اخراج از وطن و شکنجه‌ها دیده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه‌هایش در یکی کشورهای کفار رحل افکنده است. لذا در این بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آسانی زندگی مرفهی برایش فراهم آمده است.

وی با یک دلگرمی با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذیرایی تعارف کرد و گوشه‌هایی از زندگی پرماجرا و دردناکش را برایم تعریف کرد که چگونه پس از تحمل بدبختی‌ها و شکنجه‌های دوران جوانی، برای کسب زندگی آسوده و مُرفّه، در ایام پیری به این سرزمین آمده است،

من از وی پرسیدم: آیا به زندگی آرام و آسوده‌ای دست یافتی؟ فرمود: آری، به ظاهرخانه‌ای وسیع، ماشین آخرین سیستم، حقوق ماهیانه بدون کار و خستگی و بدون زحمت و دردسر و بی‌هیچ آوارگی و خانه بدوشی و ترس و واهمه! هر کسی ببیند، گمان می‌کند من آسوده خاطر و زندگی آرامی دارم و آرزو می‌کند که زندگی مرا داشته باشد، اما حقیقت این است که من بدبخت‌ترین انسان‌ها هستم، به پسران و دختران و بر زنم هیچ اشراف و قیمومیتی ندارم، بلکه اصلا احساس می‌کنم که من انسانی مستقل که دارای شخصیت و صلاحیت باشد، نیستم. زندگی‌ام کاملا بی‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج آور است. احساس می‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسیله‌ای فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحیت و کارایی‌اش به اتمام برسد تا آن را به دیگری عوض کند.

سپس این پیرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت: ببخشید جناب شیخ! نمی‌خواهم این دردها و رنج‌ها را به رخ شما بکشم؛ زیرا اینها بیشتر از آن هستند که در یک جلسه به پایان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر یک مشکلی است که پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شیخ، کوچک‌ترین پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگی به این کشورها آمده است و در این ممالک تحصیل کرده است و با اهل این سرزمین در مدارس، بازارها، خانه‌ها و باشگاه‌ها، و ورزشگاه‌هایشان و... اختلاط کرده است و من او را از هیچ چیزی ممانعت نکرده‌ام. بلکه اصلا در زندگی‌اش دخالت نکرده‌ام! زیرا اصول تربیتی نوین دال بر این امر است.

من با جدیت می‌توانم بگویم که او را کاملا آزاد گذاشته و از هیچ کاری، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده‌ام ؛ زیرا در غیر این صورت اگر وی به پلیس و دستگاه‌های امنیتی خبر می‌داد، سبب زندان و عقوبت من می‌شد.

خلاصه این که پسرم مدت طولانی است که نماز نمی‌خواند و روزه نمی گیرد بلکه کاملا نسبت به امور دینی بی‌توجه است، بلکه بر این باور است که همه ادیان نسبت به انسان‌ها نوعی ستم به شمار می‌روند. اخیراً بسیار به تنگنا در آمده و آشفته شده است! تنها به اتاقش پناه می‌برد و با ما اختلاطنمی کند! هر روز صبح سرش را با تیغ می‌تراشد و دست به کارهای عجیب و غریبی می‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکنی، امید است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرضکردم: اشکالی ندارد آن گاه پدر با مهربانی محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وی جوانی در عنفوان جوانی و نشاط که دستخوش شهوات و تمایلات نفسانی قرار گرفته و در آن غوطه وربود. دستش را به سویم دراز کرد و گفت:

ـ السلام علیکم:

ـ وعلیکم السلام.آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! این شیخ آمده است تا در مورد افکاری که آنها را نزد من بیان می کنی، با تو گفتگو کند.

فرزندم! تو مسلمانی. فرزندم بر تو حرام است. فرزندم! آنگاه پیرمرد گریه سرداد و صدایش بلند شد و سپس خاموش شد. آن گاه من به محمد گفتم: پدرت می گوید: تو برخی مسایل دینی داری آیا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشید قبل از این که آنها را بازگو نمایی آیا تو به خوبی می‌توانی عربی صحبت کنی![1]

گفت: تا حدودی آن را می‌فهمم اما لطفاً با زبان فصیح با من صحبت نکنید. لذا به او گفتم: محمد! آیا تو به وجود الله اعتقاد داری؟ پرسید: اعتقاد یعنی چه؟ باز به او گفتم: یعنی تو به این مطلب ایمان داری که الله وجود دارد ؟ گفت:

۱- با وجود این که پدر و مادرش عرب و خودش در کشور عربی به دنیا آمده است.

ایمان! یعنی چطور؟ باز من گفتم: (dorohelieatidh)؟ آن گاه فرمود: بله، بله.
باز من گفتم: خداوند ما را آفریده و ما را رزق و روزی داده و به عبادت خودش امر کرده است و پیامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است. گفتگوی‌مان به درازا کشید و قانع نشد که خداوند آفریدگار حکیم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگی و ذاتی عظیم و متعال است. وقتی چنین امری را مشاهده کردم به او گفتم: می‌خواهم از تو سوره فاتحه یعنی﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾را بشنوم؟ چون شروع به خواندن آن کرد در آن دچار اشتباه شد؛ زیرا او سوره‌های کوچک قرآن کریم را هم بلد نبود!
من به او گفتم: بیا نزدیک و کنارم بنشین. چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم آن گاه اشک از چشمانش جاری شد من از خواندن باز آمدم و پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ با صدایی که گریه آن را قطع می کرد گفت: نمی دانم، نمی دانم، سپس دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و این آیه را تلاوت کردم:﴿لَو أنزَلْنَا هَذَا القُرآنَ عَلَى جَبَلٍ﴾[1] و نیز﴿قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي. . تا. .تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيم﴾[2]
و نیز آیات دیگری که متضمن عظمت وشکوه الله (جل جلاله) بودند و جوان نه تنها با شنیدن این آیات گریه می کرد، بلکه در گریه‌اش بی تابی می کرد تا اینکه من تلاوت را به پایان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست یک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشیدم تا سر پاهایش بایستد و گفتم: برخیز و دو رکعت نماز بخوان و زندگی‌ات را از نو آغاز کن.

---

[1] ـ بقره ۱۶۴.

[2] ـ فصلت: آیه ۹ـ ۱۲.

آن وقت در پیشگاه آفریدگار و مولایش خاشعانه ایستاد. ذاتی که او را به صورت انسانی کامل و اندامی زیبا و قامتی راست آفریده است، خدایی که او را خلق نمود و اوست که هدایتش می‌کند و هموست که آب و غذایش می‌دهد و هر گاه مریض شود شفایش می‌بخشد. اوست که او را مرگ و حیات می‌بخشد. وی در پیشگاه پاداش‌دهنده حقیقی بلند شد. گریه کرد و به شدت گریست؛ زیرا سال‌ها بین او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراویح با جماعت و شرکت در جلسات سخنرانی غیبت نورزد و به حمدالله چنین هم شد این بود سرگذشت جوان اول .

سرگذشت برادری دیگر

این برادر یکی از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت می‌کرد و در مرکز اسلامی همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد و هرگز خدا را عبادت نمی‌کند ملاقات کنم.

با این برادر به خانه‌اش رفتم وی مرا به اتاق پذیرائی راهنمایی کرد و سپس صدا زد محمد! محمد! –این اسم برادرش بود– محمد جوانی هیجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملایمت و نرمی مصافحه کرد و آن‌گاه نشست، برادرش گفت: محمد! این شیخ دعوتگری است که به این آنده است. من دوست دارم با شما آشنا شود. آن وقت محمد با یک لطف و محبت فرمود: خوش آمدید.

ابتدا درِ سخن را از زندگی و سبب آفرینش‌مان باز کردم و از عبادت و طاعتی که خداوند مستحق آن است و این که این کفار در گمراهی ظاهر و آشکار بسر می‌برند و خوشبختی و سعادت حقیقی در دین خدا نهفته است. سپس با صراحت از مخالفت‌هایی که در میان جوانان مسلمان در این کشورها وجود دارد و کیفر تارک نماز و...سخن به میان آوردم .

محمد نسبت به سخنانم اظهار بی‌اعتنایی می کرد. علی رغم این که کلماتش با اظهار دوستی و تبسم آراسته بود. لیکن در آغاز در درک آنچه من می گفتم، جدی نبود.

به او گفتم: محمد! می‌خواهم سوره فاتحه را برایم بخوانی لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود. وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می کردم. باز وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم. در این هنگام خاموش شد! آری سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داریم و خیر خواه تو هستیم و می خواهیم همراه ما بیایی و با نمازگزاران نماز بخوانی و بعد از نماز تراویح در جلسه سخنرانی شرکت کنی. وی پس از بهانه‌ها و عذرهای شدید در پایان بر این امر توافق نمود و همراهمان آمد و نماز تراویح خواند و در جلسه سخنرانی شرکت کرد، سپس بیرون شد و بعد از آن او را ندیدم. در مورد او از برادرش پرسیدم گفت: جناب شیخ! برادرم می گوید: در لحظاتی که در مسجد بسر برده است انگار چند سالطول کشیده و ملول و خسته شده است! من با شنیدن این خبر «لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» خواندم و سپس برای هدایتش دعای خیر نمودم.

داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوری است که بسیاری از مسلمانان به این کشور پناهنده شده‌اند پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی (کهبه زبان عربی انجام گرفت) یکی از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اینجا برخی از دوستان سوئدی مسلمان می‌خواهند با شما نشستی داشته باشند آنان در مسجد حلقه زدهو در انتظار شما هستند. لذا من از یکی از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گیرد. بنابراین به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدایت و اهمّیت

استقامت بر دین را برایشان یادآور شدم و این برادر سخنانم را از عربی به انگلیسی ترجمه می کرد. ناگهان یکی از نمازگزاران مترجم را صدا زد وی ما را ترک گفته و به سوی آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکمیل کنم.

تاخیر وی به طول انجامید و سکوت من و شنوندگان به طول امجامید. ناگهانیکی از جمع حاضرین با زبان عربی نسبتاً شکسته‌ای شروع به سخن نموده و گفت: شیخ من کم کم می توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربی بلد هستید؟ گفت: من عرب و از کشور فلسطین هستم مادر و پدرم فلسطینی هستند، اما من در اینجا به دنیا آمدم و زبانم سوئدی است و از دوران کودکی پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربی را فرا گیرم، خلاصه من کمی می‌فهمم (این جملات را با زبان عربی شکسته که با جملات و عبارات انگلیسی مخلوط بود گفت.)

اینها پاره‌ای از احوال فرزندان جوان و مسلمان در دیار غربت بود. در حالی که جوانان به دنبال غرایز جنسی و تمایلات شهوانی و بلهوسی خویش نیز هستند و توفیق هدایت و توبه را نیافتند.

روی سخنم تنها متوجه پسران نیست بلکه شامل دختران نیز است این حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسیار بدتر و دردناک‌تر است.

شرح حال پدری دردمند را بشنوید

شیخ در ادامه افزود: پدری با دلی‌شکسته و خاطری آزرده نزد من آمد و گفت: جناب شیخ! از این زندگی خسته شده‌ام! در یکی از کشورهای اسلامی زندگی می کردم، اذان به گوشم می‌رسید و در نماز جماعت شرکت می کردم و

همراه ذاکرین به حمد و ثنای خدا مشغول می‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع می‌کردم، صلیب و کلیسایی نمی دیدم. آری، زندگی مُحقّری داشتم و مالک ثروت و دارایی نبودم، منزل شیک و مجللی نداشتم و در بیمارستان پیشرفته‌ای مورد معالجه قرار نمی‌گرفتم، اما پادشاهی مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو می‌نشستم. زن و فرزندان دراطرافم بودند و من بسان ماهی که در وسط ستارگان نورافشانی می‌کردم.

بالامس کنا و لا یرجی تفرقنا و الیوم صرنا و لا یرجی تلاقینا

یعنی «تا دیروز چنان در کنار همدیگر بودیم که امکان جدایی‌مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شدیم که امید ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

می‌دانستم پسرم کجا می‌رود و دخترم با چه کسی می‌نشیند و زنم با چه کسی ملاقات می‌کند. ناگهان یکی از خویشاوندان برایم چنین پیشنهاد کرد که به یکی از کشورهای پیشرفته و مترقی بیایم که به من تابعیت، راحتی، امنیت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان می دهد. در نتیجه من فریب خوردم و به سوئد آمدم. دولت سوئد پناهندگی مرا پذیرفت. مرا در خانه‌ای زیبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پیشرفته تحصیل کردند. روزهای نخست زندگی‌ام با آرامش سپری می‌شد و ابتدا از وضع زندگی خویش راضی بودم اما صدای اذان به صدای ناقوس و صلیب بدل شد و چهره‌های معطر و دایم الوضو و ذاکر و باایمان و درخشان به چهره‌هایی مسخ شده تبدیل شد که غبار و تیرگی به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتی زندگی جدید مرا از این امور غافل نمود. روزها و سال‌ها در این کشور سپری می‌شد تا این که من کم کم از این موقعیت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بیمناک شده و احساس خطر کردم و

بسان بزدلی شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهزنان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در یکی از روزها شخصی در خانه‌ام را کوبید! چون در را باز کردم ناگهان بادختر جوانی برخوردم!

ـ چه می خواهی؟

ـ من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم می‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وی را نکوهش کردم و از در منزل بیرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصیحت کردم. دو روز بعد شخص دیگری در منزلم را کوبید. چون دروازه را باز کردم باز با پسر جوانی بر خورد کردم!

ـ چه می خواهی؟

ـ من دوست سارا در مدرسه هستم و می خواهم او را در اتاقش ببینم!

باز وی را نکوهش کردم و بر وی پرخاش کردم و از در منزل بیرون راندم و اهل منزل را از رفتن بیرون منزل منع کردم و در این مورد برنامه‌ای ترتیب دادم که معاشرت با غیر ممنوع است و به هر جایی غیر از مدرسه و نماز جمعهخروج ممنوعاست و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدی ممنوع، ممنوع.

من به اجرای این برنامه با دقت مراقبت می کردم. چند روزی گذشت و ظاهراً احساس می کردم که این بحران به پایان رسیده است، تا این که فاجعه‌ی بزرگتری اتفاق افتاد!

روزی برای خرید برخی وسایل مورد نیاز منزل بیرون شدم. چند دقیقه پس از بیرون شدنم زن و دخترم به مرکز پلیس رفته و علیه من گزارش دادند مبنی بر این که من آزادی آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبی ندارم :دخترم را از

ملاقات با دوستان پسرش و پسرم را از دیدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الی آخر یک پرونده‌ای بزرگ و طولانی.

بنابراین انگیزه‌ی عدالت خواهی ماموران دولتی بجوش آمد و شدیداً بر این پدرمتخلّف خشمگین شدند. چرا بین دوست پسر و دوست دختر جدایی انداخته‌است؟! با چه مجوزی دختران و پسران را از لذّت‌ها و خوشگذرانی‌هایشان باز داشته است و به چه علت چنین اتفاقی در یک کشور آزاد و پیشرفته [و علم بردار دموکراسی!!] صورت بگیرد. در حالی که خسته و کوفته به خانه بر می‌گشتم و در دستم مواد خوراکی و وسایل خانه بود. ناگهان مامورین پلیس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غیاب من منزلم به سرقت برده شده، یا فرزندان و جگر گوشه‌هایم با خطری مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمین انداختم و با سرعت به سوی خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگیر کردند!

ـ فلانی تو هستی ؟

ـ آری، چه می‌خواهید؟

ـ علیه تو گزارش شده است با ما بیا!

ابتدا مرا به اداره‌ی اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آن‌جا به سه سال حبس محکوم شدم تا مایه‌ی عبرتی برای دیگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه‌ای در شهر دیگری غیر از شهری که من در آن زندان بودم، تدارک دید و حقوق ماهیانه‌ی فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوری که اینک من آدرس و محل زندگی آنها را نمی‌دانم و به من اجازه تماس و برقراری ارتباط ندادند و امروز از حالم مپرس. این داستان پدر اول بود.

اما داستان دوم

این داستان یک زنی است که با فرزندانش در کشور دانمارک زندگی می‌کردند. در یکی از روزها بین دو پسر (2 و 4 ساله‌اش) درگیری کودکانه‌ای اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبیه بدنی کرد، بنابراین، این دو پسر کوچک با صدای بلند گریه کردند چون همسایه [مهربان و دلسوز] دانمارکی گریه بچه‌ها را شنید بلافاصله به پلیس تماس گرفت! مامورین پلیس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندانش را از ظلم و بیدادگری! نجات دادند. نفرین بر آنها! گمان می‌کنید که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند!

پس از چند ساعت حکم فرستادن یک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در یک خانواده‌ای که فرزند ندارد مورد تربیت قرار گیرد و دیگری را به خانواده‌ای در نروژ فرستادند! این بود داستان دو طفل.

اما مادر در یک سرزمینی که دم از عدالت، دموکراسی و تمدن و رفاه می‌زنند در حالی باقی ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندانش او را رنج می دادند.

پس ای برادر مغترب:

هر یکی از مغتربین داستانی دارد و در سینه هر پدر دل شکسته‌ای دردهاست و چهره‌ی هر یکی گویای حکایتی دردناک است. پس راه حل آن چیست؟! آیا راه حلش این است که تسلیم این وضعیت تلخ باشید یا در حد توان در صدد اصلاح و حفظِ دین و فرزندانتان باشید تا این که خداوند برایتان فرجی بیاورد. برادران مغترب در کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا، بریطانیا، فرانسه و کشورهای اسکاندیناوی اوضاع و احوال مشابهی دارند. لذا بر مصداق حدیث

(کلکم راع و کلکم مسئول) راهکارها و توصیه‌های مشروحه‌ی زیر را جهت بهبود وضعیت این عزیزان غریب در دیار فرنگ ارایه می‌نمایم:

توصیه اول

این را به یقین بدان که کفار و مشرکین، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستی بکنند، اما هرگز دوست‌دار آنان نخواهند بود، زیرا آنها دشمنان مسلمانان‌اند و چیزی جز دست کشیدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمی‌کند. خداوند می‌فرماید﴿:وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾«هرگز یهود و نصارا از تو (ای محمد!) راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می فرماید:﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾یعنی «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نیز مانند آنان کفر ورزید و شما با آنها مساوی گردید پس آنان را دوست و ولی خود مگیرید».

آری! به خدا سوگند چون کفر ورزیدی (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداری تو را دوست می‌دارند؛ زیرا آنان بین کافری که از خود آنها است و کسی که تازه در دین آنها داخل شده است تفاوت قایل هستند.

ممکن است بگویی آنها از ما استقبال می کنند و شادمانه پذیرایی می‌نمایند و با ما به خوبی و خوشرفتاری برخورد می کنند. به ما مال و ثروت می‌دهند و برایمان زندگی آرام و مرفهی فراهم می کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافعی که از تو عایدشان می‌شود چنین می کنند؛ زیرا آنان با استقبال و پذیرش از شما سود زیادی کسب می کنند و اگر همه فواید را بدست نیاورند ولی برخی را بدست خواهند آورد. آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خویش می‌افزایندو در پی آن به اقتصاد و پیشرفت کشورشان افزوده می گردد آنها به وسیله‌ی تو در تعداد کارگران و کارمندان خویش

می‌افزایند و آنها از این که جامعه‌یشان از هم نپاشد از شهروندان خویش محافظت می‌کنند؛ زیرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نیز به زاد و ولد اعتنایی ندارند بلکه هر یکی از آنها به یک معشوقه ودوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگی می‌کند بدون این که فرزندی داشته باشد یا به یک یا دو بچه اکتفا می‌کند چنان که مشاهده کرده‌ای افراد سالخورده‌ی آنها بیشتر از جوانان‌شان است و آنها برای آینده‌ای دور نقشه می‌کشند.

اخیرا گزارشی که از اداره‌ی مهاجرت امریکا منتشر شده گواه این مدعاست. در آن تصریح شده بود که امریکا سالانه بیست میلیون مهاجر را می‌پذیرد تا در سال‌های آینده، توازن جمعیت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهربانی و احسان به تو، تو را نپذیرفته‌اند بلکه از تو استفاده می‌برند، زیرا در وجودت عرق مذهبی و ملی و محبت اسلام وجود دارد و با برخی از آنچه مخالف شریعت است مبارزه می‌کنی و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج می دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد. اگر فرزندانت به شیوه‌ی اسلامی تربیت شده باشند و از آنان سودی حاصلشان نشود از نوادگانت استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ویژگی های‌اخلاقی آنان خواهند شد.

آیا خبر داری که در طی پنجاه سال گذشته نیم میلیون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف این آمار مسیحی شده‌اند. قران مجید می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ یعنی «یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ یعنی «کفار دوست دارند تا شما نیز مانند آنها کفر ورزید و با آنها مساوی قرار بگیرید پس آنها را دوست و ولی خود مگیرید».

و نیز می‌فرماید: ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ یعنی: «بغض و عداوت از دهانشان آشکار گردید و آنچه در سینه‌های شان مخفی است بزرگ‌تر است».

لذا اندکی بیندیش.

مسلمانان زیادی در گوشه‌های دنیا، در بوسنی، کوسووا، چچن، اریتره، سودان، اندونزی به دست نصارا به قتل رسیده‌اند؟! آیا فکر می‌کنی نصارای اینجا با نصارای آن جا تفاوت دارند ؟ قطعا کفر ملت واحد است و اگر کسی به کشورهایی که پناهندگان مسلمان را می‌پذیرند و با نرمی و مهربانی از آنان استقبال می‌کنند، بنگرد، می‌بیند که مسلمانان به تدریج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام و... موجب می‌شوند دینشان را فراموش کنند و کفار آنها را با اعتقادات‌شان بیگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که می گویند: آزادی، دموکراسی (fycc). از دیدگاه آنها آزادی و رذیلت دو مفهوم برابر یک عمل است و هر کسی به فضایل اخلاقی چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

توصیه دوم

فکر کن بقای تو در این کشور دایمی نیست، آری به این باور داشته باش و خود و زن و فرزندانت را به این امر قانع کن. گر چه فعلا در این کشور زندگی می‌کنید پس مناسب است که و دوستی تو با کشورهای اسلامی باشد نه با کشورهای کفر وبه این باور باش که به زودی به کشورهای اسلامی باز می‌گردی و اذان را می‌شنوی و در نماز جماعت شرکت می‌کنی.

این فتوای علامه شیخ محمد صالح عثیمین را با دقت مطالعه کن. از ایشان سوال شد: حکم اقامت در کشورهای کفار چیست؟ در جواب فرمود: اقامت در

کشورهای کفار خطر بزرگی است که دین، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهدید می‌کند.

ما انحرافات زیادی را از کسانی که در آنجا اقامت گزیده‌اند، مشاهده کرده‌ایم؛ زیرا کسانی که به آنجا رفته‌اند و برگشته‌اند عده‌ای فاسق و جمعی مرتد و عده‌ای پیرو سایر ادیان و برخی کمونیست و منکر الله برگشته‌اند تا جایی که مطلقاً منکر وجود خداوند شده‌اند و دین‌داران گذشته و حال را به دیده‌ی استهزا و تمسخر می‌نگریسته‌اند. از این رو مناسب – بلکه لازم- است تا از این پرهیز شود و شرایطی وضع گردد که مانع سقوط در این مهلکه شود. پس اقامت در بلاد کفر نیاز به دو شرط اساسی دارد:

شرط اول

اقامت کننده، از دینش در امان باشد طوری که دارای علم و ایمان قوی باشد که او را بر پایداری بر دینش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروی باز دارد ودشمنی و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستی و محبت آنان اجتناب ورزد؛ زیرا دوستی و محبت با آنها منافی با ایمان است. چنان‌که خداوند سبحان می‌فرماید:﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾یعنی: «مردمانی را نخواهی‌یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند.»

نیز می‌فرماید:﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾یعنی «ایمومنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ایشان برخی

دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره‌ی ایشان بشمار است و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. می‌بینی کسانی که بیماری (شک و نفاق) به دل دارند (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم) امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند.»

در حدیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «هر کس با قومی دوستی و محبت داشته باشد، با آنها حشر می شود.» در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس با آن شخصی حشر می‌شود که با آن محبت دارد.»

بنابراین دوستی و محبت با دشمنان خدا بزرگترین خطر برای مسلمانان بشمار می رود،زیرا دوستی با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، یا حد اقل این که آیین و روش آنها را انکار نمی‌کند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنها محشور می شود.»

شرط دوم

بر اظهار نمودن دینش قدرت داشته باشد طوری که بتواند بدون هیچ گونه ممانعتی شعایر دینش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه جلوگیری نشود و اگر جماعتی هستند که می توانند جمعه را بر پا دارند و از زکات، روزه و حجو دیگر شعایر دین جلوگیری نشوند پس اگر چنین قدرتی ندارند. اقامت کردن در آن جا جایز نیست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

ابن قدامه[1] در بحث اقامت مردم در مورد هجرت می‌نویسد: کسانی که بر آنان واجب است هجرت کنند، عبارتند از کسانی که بر آن قادرند و نمی‌توانند که دینشان را آشکار کنند و در میان کفار نمی‌توانند واجبات دینشان را اقامه کنند. پس بر چنین افرادی واجب است که هجرت کنند. چنان‌که خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ بی گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند بر خود ستم کرده‌اند بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید و عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین کفر بوده‌ایم (و چنان که باید، به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بدجایگاهی و چه بد سر انجامی!

این تهدید شدیدی است که بر وجوب هجرت دلالت می‌کند، زیرا اقامه‌ی واجبات دین واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروریات و تتمه‌ی واجب است و آنچه واجب جز با آن تکمیل نمی‌گردد پس آن عمل نیز واجب است. الی اخر.

پس با توجه به این دو شرط اساسی اقامه در دارالکفر به چندین قسم تقسیم می شود:

1

قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغیب به سوی اسلام باشد و این نوعی جهاد است و کسی که بر آن قادر باشد فرض کفایه است .

اما مشروط بر این که دعوت وی قابل اجرا باشد و کسی مانع دعوت او یا مانع اجابت دعوت وی نباشد؛ زیرا دعوت به سوی اسلام از واجبات دین است و شیوه‌ی پیامبران نیز همین بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و سلم به تبلیغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است. چنان که فرموده است: «پیام مرا برسانید اگر چه یک آیه باشد».

قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقیق و بررسی احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقیده و بطلان ایده و فروپاشی و هرج و مرج اخلاقی آنها را شناسایی کند تا مردم را از گول خوردن آن‌ها برحذر دارد و حقیقت حال را برای کسانی که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و این اقامت نیز نوعی جهاد بشمار می رود، زیرا شامل برحذر داشتن مردم از کفر و اهل آن می باشد و متضمن ترغیب و راهنمایی به اسلام است؛ زیرا فساد کفر، دلیل شایستگی اسلام است. چنان که گفته شده است:«اشیا با اضداد آنها شناخته می گردد.»[1] لیکن باید شرط آنتحقق یابد بدون این که فساد بزرگ‌تری عاید وی گردد. پس اگر مقصودش تحقق نیافت به طوری که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگیری خرافاتشان شد پس اقامت او سودی ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگ‌تری مواجه شد مانند این که آنان به عملکرد او واکنش نشان داده و

کارش به ناسزاگویی اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ائمه مسلمین منجر شد. پس خودداری از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده است:﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾یعنی «ای مومنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند همان گونه برای هر ملت و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم عاقبت بازگشت‌شان به سوی خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

این بدان معناست که در کشورهای کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر می‌برد تا از وساوس و ترفندهایی را که علیه مسلمانان طراحی می کنند شناسایی کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان‌که رسول خدا صلی الله و علیه و سلم در غزوه خندق حذیفه بن یمان را به سوی مشرکان فرستاد تا از اسرّار آنها با خبر شود

قسم سوم

به خاطر نیاز حکومت اسلامی و ایجاد ارتباط با دولت‌های کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت‌خانه‌ها. بنابراین حکم چنین افرادی مانند کسانی است که به خاطر روابط فرهنگی اقامت می کنند و امور دانشجویان را مراعات می کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار می کنند لذا برای اقامت چنین افرادی مصلحت بزرگی نهفته است.

قسم چهارم

اقامت وی بخاطر نیاز خصوصی و شخصی از قبیل تجارت و معالجه جایز باشد. پس اقامت چنین فردی به قدر نیاز جایز است. علما رحمهم الله تصریح کرده‌اند که داخل شدن در کشورهای کفر برای تجارت جایزاست و از برخی اصحاب روایاتی نقل نموده‌اند.

قسم پنجم

اقامت وی برای تحصیل باشد و این نیز مانند اقامت افراد تاجر و بازرگان است، اما خطر وی بیشتر و ویرانی بیشتری به دین و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

قسم ششم

اقامت برای سکونت باشد و این از همه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر است؛ زیرا در اختلاط با کفار مفاسدی بر او مرتب باشد و چنین احساس می‌کند که او تابعیت آن کشور را گرفته و تابعیت، متقاضی دوستی، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در میان کفار رشد می‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا می‌گیرند. از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کسی با مشرک سکونت کند، قطعا او مانند آن مشرک است.» ابوداود.

زیرا اختلاط طولانی با کافر و همنشینی با او در یک کشور موجب تشابه و توافق با او می شود.

قیس بن حازم از حضرت جریر بن عبدالله روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من از هر مسلمانی که در میان مشرکین اقامت کندبیزارم.»صحابه عرض نمودند: یا رسول الله! برای چه؟ فرمود: «آتش این دو تا دیده نشود.» ترمذی و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر می‌شود که در کشورهای کفـار سکونت کنـد در حالی که آنجا علناً شعایر کفـار آشکار مـی‌گـردد و احکـام غیـر خـدا بـه اجـرا گذاشته می‌شود و وی آن را با چشم مـی‌بینـد و بـا گوشـش مـی شـنود و بـه آن راضی می شود ؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده می شود و با اهـل و اولادش در آن کشورها سکونت مـی‌کنـد و ماننـد کشـورهای اسـلامی در آنجـا اطمینـان و آرامش حاصل می‌کند! بـا وجـود ایـن کـه خطـر بزرگـی او و خـانواده‌اش را در مورد دین و اخلاقشان تهدید می‌کند ؟!

توصیه سوم

مهمترین چیزی که باید مسلمان به آن توجـه کنـد، دیـن اسـت؛ زیـرا سـرمایه، منزل، کار، بیمارستان و زندگی آرام چه ارزشی در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هستی بر اقامه شعایر دین حـریص بـاش. از ویژگـی‌هـای ایـن دین، یکی آن است که آن دینی آشـکار اسـت. هـر کجـا وقـت نمـاز فـرا رسـید نمازت را بخوان، اعم از این که در بازار باشی یا در محـل کـار یـا کارخانـه و از این خجالت نکش.﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَىٰ﴾[طـه : 68]یعنـی «گفـتیم: مترس! حتما تو برتری».

شیخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقیم بودند برای بازدیـد موزه کتاب و برخی آثار قدیمی رفتیم پس از این که مراحـل ورود را پشـت سـر گذاشتیم و چند دقیقـه‌ای را در آن‌جـا گذرانـدیم، وقـت نمـاز عصـر فـرا رسید. یکیازآن دو نفر گفت: شیخ برویم بیرون نماز بخوانیم! بـا تعجـب پرسـیدم: چـرا اینجا نماز نخوانیم؟ گفت: اوه! در جلو اینها نماز بخوانیم؟ نه، نه! این خیلـی کـار سختی است، خیلی. پرسیدم: چراخیلی، خیلی سخت است؟ گفـت: جنـاب شـیخ

جلو سوئدی‌ها نماز بخوانیم؟ من گفتم: آری، جلو سوئدی‌ها نماز می‌خوانیم. چرا جلو آنها نماز نخوانیم؟ مگر نمی‌بینی که زن و مرد آن‌ها همدیگر را جلو ما می‌بوسند و شرم نمی‌کنند و هم دیگر را در جلو ما به آغوش می‌گیرند و خجالت نمی‌کشند و در بازارها شراب می‌نوشند و اندام و مفاتن خویش را آشکار می‌کنند و حرکاتی که با حیا سازگار نیست، مرتکب شده و آن را آزادی به حساب می‌آورند و بسا ما به آنها نگاه می‌کنیم و از این آزادی شگفت زده می‌شویم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانیم و آن را آزادی به حساب نیاوریم.

آن‌گاه ما به یک گوشه‌ای از موزه رفتیم و رو به قبله کرده و دستهایم را تا گوشها بلند کردم تا اذان بگویم، آن گاه رفیقم صدا کرد: جناب شیخ! چکار می‌کنی؟ من با آرامی به وی گفتم: اذان می‌گویم. او با اضطراب و پریشانی گفت: اینجا اذان می‌گویی؟ گفتم: آری! آیا مگر این آزادی(fyee) نیست! تو نیز این را آزادی(fyee) نام بنه.

سپس اذان گفتم و با صدایی آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار کردیم و به بازدیدمان ادامه دادیم در حالی که مردم ما را می دیدند که با جما عت نماز می خوانیم، تکبیر می گوییم و تسبیح می‌خوانیم، رکوع وسجده می‌کنیم و مامورین پلیس از ما جلوگیری نمی کنند و از ما غرامت و جریمه‌ای نمی‌گیرند وبه زندان محکوم نمی‌کنند و آسمان به زمین نمی‌آید. پس چرا برخی از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومی خجالت می‌کشند.

حتی بسیاری از مسلمانان بدون عذر سفر و مریضی در بین دو نمازجمع می‌کنند به سبب این که خجالت می‌کشند در میان مردم نمازشان را اقامه کنند.

ای برادر گرامی! قطعاً اظهار این شعایر از جمله بزرگ‌ترین اسباب دعوت به دین اسلام است. قران می‌فرماید:﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾یعنی «و از شکیبایی و نماز یاری جویید و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و این که آنها به سوی او باز خواهند گشت».

توصیه چهارم

ای برادر مغترب! خانه‌ات مملکت تو است و کسی نمی‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزودی در روز قیامت از افراد این منزل پرسیده می‌شوی.

هر کس با اولادش نیک رفتاری بکند و در کوچکی آنها را با شیوه نیک و شایسته تربیت کند، در دنیا و آخرت به او نفع می‌رسانند و در زندگی با تو نیکوکاری بوده و از تو اطاعت می‌کنند و نسبت به تو احسان می‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خویش به تو سود می‌بخشند. خداوند می‌فرماید:﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا کن که باعث روشنی چشمان‌مان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

دعای حضرت ذکریا علیه السلام این بود که می‌گفت:﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾یعنی « پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما بی‌گمان تو شنونده‌ی دعایی».

پس از پروردگارش هر گونه فرزندی طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شایسته بود؛ زیرا نسل فاسد جز سختی و مشقت چیز دیگیر برایت نمی‌افزاید در خانه‌ات توجهات و رهنمودهای مهم را لازم بگیر.

به فرزندانت نسبت بر اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد حریص باش و اگر این میسر نبود بر اقامه‌ی آن در خانه و پایبندی در اوقاتشان بدون تاخیر و تساهل حریص باش و در آن تساهل به خرج مده به این شکل که یکی از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غایب نشود و این برنامه‌ی تو در همه نمازها باشد. به اذان در وقت هر نمازی حریص باش.

چه زیباست که برگه‌ای برای بیان اوقات نمازها نصب کنی و یکی از فرزندانت را مسئول اذان قرار دهی به طوری که مکان جمع شدن برای نماز در یک اتاقی مشخص باشد و موذن در آن اذان بگوید و دیگران برای اقامه نماز حاضر شوند. باید در خانه‌ات یک کتابخانه‌ای ـ هر چند کوچک- وجود داشته باشد که در آن کتاب‌های داستان و کتب فقهی و شرعی و نوارها و کاست‌های مفید وجود داشته باشد و در این مورد از خرج کردن بخل مورز؛ زیرا این از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر می شوی.

در خانه‌ات یک درس دینی هفتگی داشته باش. طوری که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احادیثی از ریاض الصالحین یا کتب تفسیر و... خوانده شود.

این کار در پیوند خانواده با همدیگر بسیار مهم است تا جایی که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را می‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما رایاد می کند. هرگز در غایب شدن آنها از درس تساهل مکن و این درس خانوادگی شما را از درس دایمی‌ای که در مراکز اسلامی آن‌جا برگزار می‌شود، بی‌نیاز نکند.

پس مصاحبت و همراهی تو با فرزندانت در مراکز اسلامی، در وقت دیگری برای حضور در نماز جماعت و دروس علمی موجب تقویت بُعد ایمانی آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلامی‌شان تقویت کرده و تخم احساس و عزت و سربلندی اسلام را در دلهایشان خواهد کاشت.

با فرزندانت جز با زبان عربی سخن مگو[1] و در این مورد تصمیم جدی بگیر و فرزندانت را از سخن گفتن به غیر زبان عربی جلوگیری کن و هر کسیاز افراد خانواده به زبان مدرسه یا خیابان سخن گفت، او را تنبیه کن و در این مورد بسیار جدی باش و حتی به آنان اجازه یک یا نصف کلمه به غیر زبان عربی مده. این بسیار مهم است.

توصیه پنجم

فرزندانت تا زمانی که در جلو روی تو هستند و سنین طفولیت را سپری می‌کنند، تو می‌توانی آنها را به شیوه‌ی اسلامی تربیت کنی و برای تو در این زمینه هیچ گونه بهانه‌ای نیست. لذا نباید در مورد تربیت آنها در این مرحله کوتاهی کنی. بنابراین برای تحقق این هدف حریص باش. وقتی کودک به سن سه سالگی رسید بایدسوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره‌های کوچک از قبیل سوره‌ی اخلاص﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾وادار کن.

[1]- این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان – زبان مادری- باعث از دست دادن همه ارزشهای دیگر خواهد بود. مترجم.

چون به سن پنج سالگی رسید سوره‌های دیگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگی رسید حداقل حافظ سه الی چهار جزء قران باشد.

ابتدا این کار مقداری مشکل است اما هر گاه فرزندان برآن عادت کنند آسان می‌شود. ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ یعنی «ما قران را برای یاد گرفتن آسان کردیم.»

تو اندکی خسته می‌شوی لیکن آیا بهشت را بدون خستگی می‌خواهی؟! رسول‌خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت به مکاره پوشیده شده وآتش به شهوتها.»[1]

تو نمی‌دانی که کَی از دنیا سفر می کنی و از فرزندانت جدا می‌شوی، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برایت ذخیره‌ای باشند و در روز رستاخیز نیکی‌هایت در نزد خداوند سنگین باشد. رسول‌خدا صلی علیه وسلم فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش از او قطع می شود جز از سه چیز، صدقه جاریه و علمی که از آن استفاده شود و فرزندان صالحی که برای او دعا خیر کند».

چه خیر و صلاحی بزرگ‌تر از این است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندانت از آن کسانی نباشید که رسول خدا صلی علیه وسلم از آنها شکایت می کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ یعنی «و پیامبر می گوید: ای پروردگارا این قوم من قران را مهجور نموده و آن را رها کرده‌اند».

می‌توانی در تربیت فرزندانت امور ذیل را رعایت کنی.

ـ نوارهای ضبط شده. به این صورت که بچه از نوار، قران را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

---

[1]ـ مسلم.

ـ **استاد خصوصی**،چند نفر جمع شده و برای فرزندان خویش یک معلم خصوصی بگیرند تا در هفته‌ای چند جلسه به آنها قران را آموزش دهد.

ـ **تشویق فرزندان بر حفظ قران مجید و دریافت جوایزی از بزرگترها.**

ـ **کم کردن بازی و سرگرمی های مخرب**و عدم دسترسی اطفال به ابزار مانند کامپیوتر و غیره که مانع حفظ قران می شود.

یکی از دوستان تعریف کرد که جهت ایراد سخنرانی به سوئد رفته است و با یکی از برادران غیر عرب که اصلا زبان عربی نمی‌فهمید ملاقات کرده است؛ اما با این وجود دو دختر و یک پسر او که بزرگترین آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قران بودند.

آری دوستم فرزندان او را دیده و از آنها امتحان نیز گرفته است.

پس هر کسی اراده نیکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق می کند و در او و فرزندانش برکت می آورد.

در دانمارک با فردی تازه مسلمان بر خورد کردم که یک کلمه از زبان عربی نمی‌فهمید و برای حفظ قران کریم و یاد گرفتن احکام دینی بسیار علاقه داشت تا جایی که همراه خودش نوارهای کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسی را می‌دید که زبان عربی بلد است از او می خواست تا برخی از سوره‌ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش می‌داد تا این که آن را حفظ می کرد.﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾یعنی «آنان که برای رسیدن به ما تلاش و مجاهده می کنند ما راه‌های رسیدن به خودمان را به او نشان می‌دهیم و بی گمان خداوند با نیکو کاران است».

دعوتگری دیگر برایم تعریف کرد که در استرالیا با دو کودک که تابعیت استرالیایی داشته‌اند و اصالتاً اهل سنغافور بوده‌اند، یکی پنج و دیگری هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجید بودند در حالی که اصلاً زبان عربی

بلد نبودند[1] و این دعوتگر تعریف نمود که این دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از یکی از این دو پسر با زبان انگلیسی پرسیدم: آیاتی را که در آن کلمه (جهنم) آمده است برایم بخوان! او با سرعت همه این آیات را برایم تلاوت نمود سپس از او خواستم آیاتی را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او این آیات را برایم خواند و کسی که به حفظ این دو پسر بچه اهتمام ورزیده است شوهر مادر اینها بوده است که از طریق گوش دادن مداوم سوره‌ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قران را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزای خیر بدهد.

تشبهوا بالكرام ان لم تكونوا مثلهمان التشبه بالكرام فلاح

یعنی «خودتان را شبیه آنها بکنید اگر مانند نمی توانید، زیرا تشبه با افراد بزرگ رستگاری است.»

---

[1]- البته به فضل خداوند در کشور ما نیز که زبان رسمی آن فارسی است در مناطق مختلف آن از جمله سیستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجید بسیار زیاد است به طوری که سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجید می‌شوند و امروزه استان سیستان و بلوچستان به حدی از نعمت حفاظ بهره‌مند شده است که در ماه مبارک رمضان کم مسجدی یافته می‌شود که در نماز تراویح قران مجید ختم نشود و زاهدان – و شهرهای دیگر استان– به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودی که اکثر این حافظان زبان عربی را بلد نیستند و این از فضل و احسان خداوند است. ﴿ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء﴾

توصیه‌ششم

بر تعلیم آداب اسلامی فرزندان از دوران طفولیت حریص باش، زیرا آنها بر آنرشد می کنند، از قبیل آداب خوردن و نوشیدن. قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگوید و با دست راست بخورد.

آداب مجلس را به آنها بیاموز. به هنگام داخل شدن و خارج شدن سلام بگوید و به بزرگ‌ترها احترام بگزارد و آداب سخن گفتن را رعایت کند و دروغ نگوید و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نیاورد و آداب بیت‌الخلا و توالت را یاد بگیرد و مانند دعای قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضای حاجت وآداب دیگری که من من این چند مورد را به عنوان مشت نمونه خروار ذکر کردم.

آیا می‌دانی اگر در تعلیم آداب اسلامی به فرزندت از دوران کوچکی‌اش غفلت بورزی، نتیجه چه خواهد شد؟ به زودی متولی ادب آموزی او کسی دیگر خواهد شد و در دامان او یاد می گیرد که با دست چپ غذا بخورد و یاد می گیرد که درب دستشویی را نبندد و به هنگام قضای حاجت عورتش را نپوشاند و در خیابان سخنان زشت و ناسزا و نفرین یاد بگیرد. پس در تفاوت دو تربیت، یعنی تربیت اسلامی و تربیت به شیوه کفار بیندیش!

یکی از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برایم تعریف کرد که او در ایطالیا در یک مرکز اسلامی سخنرانی کرده است و در مورد تربیت فرزندان و مسئولیت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهایی بوده‌اند که در غرب سکونت داشته‌اند، وی فرمود: در این اثنا که من سخن می گفتم ناگهان پیرمرد هشتاد ساله‌ای برخاست و سخنانم را قطع نمود و باصدای بلند فریاد زد. جناب شیخ! من می‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بیاورم! او را

نکاح کن و با خود ببر! از تو التماس می‌کنم این کار را بکن! ای شیخ! ای شیخ! سپس گریه کرد و به شدت گریست.

من از این عمل تعجب کردم ولی به او پاسخی ندادم. چون سخنرانی‌ام به پایان رسید و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه‌ای به ازدواج ندارم. سپس از او پرسیدم: انگیزه‌ی آشفتگی و گریه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شیخ! ما چهار دوست بودیم و برای کسب زندگی بهتر با اهل و فرزندانمان به این کشور آمدیم. فرزندانمان بزرگ شده و کم کم داشتند از کنترل ما خارج می‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آیین یهودیت گرویدند و من همچنان ناظر این وضعیت بودم. امروز من دوران پیری را سپری می‌کنم و استخوان‌هایم ضعیف شده و مرگم نزدیک شده است و برای دخترم بیمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمی دانم کجا باشد. من به گریه افتادم و اطرافیانم نیز گریه سر دادند.

توصیه هفتم

با مادرِ فرزندان همکاری داشته باش و او را در تربیت فرزندان بسیج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراین در صدد انتخاب همسر نیکی باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش وبعد از ازدواج بر ارتقای ایمان و ازدیاد شناخت او نسبت به مسایل دین حریص باش و وی را در گوش دادن سخنرانی‌ها و دروس شرعی و مطالعه کتب مفید و گوش دادن به نوارهای سودمند تشویق و راهنمایی کن.

توصیه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهای غرب در میان کفار گمراه اقامت داری؟! قطعا کسانی که در دیار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگی و برخی بیست سالگی به غرب آمده‌اند و اگر بگوییم برخی در سن چهل سالگی آمده‌اندباز هم حرف به گزافی نگفته‌ایم. در خانه‌های کفار با آنها سکونت کرده و در ادارات، خیابان‌ها، بازارها و رستوران‌ها و قهوه خانه‌هایشان با آن‌ها اختلاط و معاشرت داشته‌اند. اما در طول این اقامت طولانی سولات مهمی وجود دارد که باید به صراحت به آنها پاسخ بگویی.

در طول این سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتی در این مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته‌و مباحثه کرده‌ای و شبهات و بدفهمی او را در مورد اسلام از قلبش زدوده‌ای؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزیع نموده‌ای؟! چند نفر از مسلمانانی را که نسبت به دین و احکام اسلامی سهل‌انگاری می کنندا نصیحت کرده‌ای؟ و از طرف دیگر از تو می‌پرسم: چقدر سرمایه کسب کردی و چقدر آپارتمان خریداری کرده‌ای؟ به خدا پناه می‌برم از این که بپرسم چقدر گناه کبیره مرتکب شده‌ای.

برادر گرامی! مذاهب گمراه کننده و ویرانگر شب و روز برای ترویج مرام و مسلک دروغینشان بیشتر از مسلمانان در کشورهای اروپای و غیره تلاش می کنند، با وجود این که آنان بر باطل و تو بر حق هستی.﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾یعنی«گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته انجام می‌دهد و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم»؟

پس هر کجا که هستی مشعل فروزان هدایت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفید در زمینه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکی زحمت دهی خداوند به تو عوض بهتری می‌دهد.

یکی از مسلمانان که در یک شرکت بزرگی کار می‌کرد و همواره می‌خواست کار دعوت را عملی کند اما خجالت می‌کشید وسست می‌شد در یکی از روزها یکیاز دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش برای او جلسه خداحافظی ترتیب داده بودند و هر یکی از دوستان وی هدیه‌ای به او تقدیم کرد.

دوست ما گفت: من حیران شدم که چه هدیه‌ای به او تقدیم کنم! آنگاه به یادم آمد که این کارمند اشیای قدیمی و عتیقه‌جات را دوست دارد لذا من یک هدیه‌ی زیبا و قشنگ خریداری نمودم و کتاب کوچکی را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوی زیبایی آن را جلد کردم و همزمان با سایر رفقایم آن را به وی اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بیشتری را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقیق کرده است تا این که هدایت به قلبش راه پیدا کرده است و اسلام آورده است.

آری، نخستین سبب ایمان آوردنش همین کتاب بود که من از روی شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اینجاست که دوست بازنشسته و مسلمانم مرا نکوهش کرد که چرا در طول این همه سال‌های متمادی اسلام را از من پنهان کرده‌ای؟

ای کسی که در دیار رحل اقامت غرب افکنده‌ای! آیا می‌دانی چگونه اسلام به هند و پاکستان و چین و بسیاری از کشورهای آفرقایی و دیگر ممالک اسلامی که از مهبط وحی و رسالت دور بوده‌اند گسترش پیدا کرده است؟ آری! اسلام

به این کشورها از طریق دعوتگران و از طریق جهاد وارد نشده است. بلکه از طریق مردان مسلمان، به این بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوتگر.

آنها تاجران و بازرگانانی بوده‌اند که برای تجارت و بازرگانی به آنجا رفته‌اند تا کالاهایشان را به آنها بفروشند و کالاهایی از آنها خریداری کنند و رفتن آنها جز برای جمع آوری دنیا نبوده است. ولی نتیجه چگونه از آب در آمده است؟خداوند بلند مرتبه دنیا و آخرت و مال و ثروت را برای آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متاثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را دیدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسیدند و آنان حقیقت اسلام را برای آنان بازگو کردند و آنها را به سوی اسلام دعوت نمودند سپس به وسیله این بازرگانان انسان‌هایبیشماری در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد میلیون[1] مسلمان در هند زندگی می‌کنند چه کسی سبب هدایت آنها شده است بیش از صد میلیون مسلمان در چین زندگی می‌کند چه کسی سبب هدایت آنها شده است؟ صدها میلیون مسلمان در آفریقا بسر می‌برند، توسط چه کسی به هدایت دست پیدا یافته‌اند؟ این دعوتگران، تاجران مسلمانی بودند که به خاطر طلب دنیا به این مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبی را برای آنان جمع نمود.

ای برادر مسلمان که حامل پیام اسلام به غرب هستی! وضعیت تو با وضعیت آن بازرگان تفاوت چندانی ندارد؛ زیرا آنان نیز به آن کشورها برای طلب دنیارفته بودند و تو هم به این کشورها برای طلب دنیا و زندگی آرام و امنیت برای خود و فرزندانت رفته‌ای. پس چرا مانند آنان خیر دنیا و آخرت را جمع نمی کنی؟

---

[1]- اخیراً آمار مسلمانان هند را دویست هزار نفر گزارش داده‌اند.

برادر بزرگوار! شاید خداوند هدایت اهل این بلاد را بدست تو و همراهان دیگری که در آن بلاد اقامت گزیده‌اند فراهم آورده است. شاید خداوند شرایط زندگی و مشکلات را برای شما مقدر ساخته است تا شما برای هدایت آنها تلاش کنید پس چرا خود را از داعیان به سوی خدا به شمار نمی‌آورید؟

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی «بگو: این راه من است که من (مردمانرا) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) وخدا را منزه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم و از زمره دیگر مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی انگارم.»

دعوت فقط برای کفار نیست بلکه مسلمانانی که در انجام احکام دینی کوتاهی کرده و در گرداب گناه فرو رفته‌اند نیز باید امر به معروف و نهی از منکر شوند؛ زیرا اینها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصی گرفتار شده و مرتکب گناهانکبیره شده‌اند ولی باز هم شیرازه ایمان و محبت دین و شوق و علاقه بازگشت به دین در وجودشان وجود دارد، لذا نباید به حال خود رها شوند.

یکی از دعوتگران می گوید: در یکی از مراکز اسلامی در کشورهای اروپایی سخنرانی داشتم و پس از پایان سخنرانی جوانی نزد من آمد که از وی بوی سیگاربر می‌خاست و آثار معصیت در سیمایش نمایان بود.با من مصافحه کرد و صمیمانه مرا بوسید و سپس از من راهنمایی خواست که چگونه می‌تواند برای جهاد به چچن برود؟ من به وی گفتم: تو می خواهی جهاد کنی ؟ گفت: آری! گفتم: آیا می‌دانی جهاد یعنی چه؟ جهاد یعنی از اهل و عیال خود جدا شوی و همه دارایی و زندگانی خود را در راه خدا فدا کنی! گفت: مگر جزای آن بهشت نیست؟ گفتم: بله، گفت: پس هر چیز آسان است.

توصیه نهم

به عزیزان توصیه می کنم:

در یکی از کشورهای اروپایی بودم و پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی، یکی از دوستان مرا به خانه‌اش برای صرف چای دعوت کرد. در این مجلس حدود سی نفر از برادران مسلمان که مقیم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجیح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند .

اشغال فلان کشور، یورش و حمله به فلان کشور، مالیات، تورم. تا این که مناقشه حاد گردید و از هر طرف هیاهو بلند شد و صداها در هم پیچید و سپس کار به سب و ناسزاگویی انجامید. این وضعیت آنان بود، در صورتی که وضع من شگفت‌انگیزتر و عجیب‌تر بود؛ زیرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پیوسته ام.

اندکی پس از این که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم که نه، من در میان این دوستان قرار دادم. لذا آرام و ساکت ماندم. ابتدا خجالت کشیدم که آنان را به سکوت دعوت کنم و منتظر ماندم تا صدایشان را پایین بیاورند. ولی خاموش نشدند. وقتی وضع بدین منوال به درازا کشیده شد، رو به رفیق بغل دستی خودم کردم و گفتم: این وضعیت تا کی بدین صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من که چیزی نمی‌بینم! اینها امروز خیلی آرام هستند! پایان مناقشه آنها صبح است! آیا صبح نزدیک نیست؟﴿الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾؟!!

سپس گفت: آیا می خواهی اینها را ساکت کنم؟ گفتم: آری، خاموش‌شان کن! آن گاه صدایش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشید، می‌خواهیم از شیخ استفاده کنیم! در این هنگام خاموش شده و همدیگر را به سکوت دعوت

کردند. ابتدا من گفتم: من از شما یک سوال دارم: آیا همه شما سوره﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾را حفظ دارید ؟ گفتند آری.

من گفتم: معنای﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾چیست؟ همگی ساکت شدند.

باز پرسیدم: آیا همه‌ی شما﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِن شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾را بلدید؟ آنان در پاسخ گفتند: آری. سپس پرسیدم: معنای﴿غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾چیست؟ باز همگی خاموش شدند! آن گاه من گفتم: برادران عزیز! اگر شما در مجلستان به تفسیر یک آیه، یا خواندن یک حدیث و یا گفتگو در موردتربیت فرزندانتان و یا حل مشکل دخترانتان می‌پرداختید، آیا برایتان از اینمباحث بهتر نبود؟ چقدر مجالسی که شما می‌نشینید و مصداق این حدیث آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم قرار می گیرید: «هیچ گروهی در مجلسی گردهم نمی‌آیند که در آن مجلس از یاد خدا غافل می‌شوند و بر پیامبرشان درود نمی‌فرستند، مگر اینکه آن مجلس برای آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کیفر می‌دهد و اگر بخواهد، آنان را می آمرزد.»[1]

سپس به آنها گفتم: چرا از این تفسیر ابن کثیر که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمی کنید؟ چگونه می‌خواهید دین خدا را فرا بگیرید و مردم را به آن عوت کنید، در حالی که شما از اصول و مبادی آن بی‌خبرید؟ اگر از شما در مورد برخی از احکام نماز یا روزه بپرسیم، شما اغلب آنها را نمی‌دانید آن‌گاه برای آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

یکی از دعوتگران برایم تعریف کرد و گفت: من در ماه مبارک رمضان در امریکابودم و با زبان عربی در مورد تربیت فرزندان واستقامت و ثبات بر دین سخنرانی نمودم هنوز سخنرانی‌ام به پایان نرسیده بود که یکی بر خاست و پرسید: چرا رئیس جمهور فلان کشور چنین و چنان می کند؟! من با نرمی وعطوفت به

---

[1]- ترمذی با سند حسن وصحیح.

وی پاسخ دادم که امیدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنرانی باشد. باز دیگری بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور یورش برده و مردم آن را به خاک و خون می‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبیدم؛ زیرا پاسخ به این سولات سودی را در بر نداشت. باز شخص دیگری که بسیار خشمگین به نظر می‌رسید و گمان برده بود که مناز پاسخ می‌ترسم برخاست و گفت: ای شیخ! این قدر بزدل و ترسو مباش! سیدالشهدا کسی است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگوید و آن‌گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو این که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمی‌خواهی سرور شهیدان قرار بگیری؟

من به وی گفتم: ای برادر شجاع! نظر شما چیست تا ما پول بلیط شما را پرداخت کنیم و تو به کشورت باز گردی و کلمه حق را در جلو رئیس جمهور مملکتت اظهار نمایی و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهیدان قرار بگیری آن‌گاه ما بعد از تو این کار را ادامه خواهیم داد! در این هنگام همگی غرق در خنده شدند و مسجد با سیلی از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهایت من صدایم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با اموری صحبت می‌کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم می‌کنید و دردهای آن را جرعه جرعه می‌نوشید، در حالی کهشما به اموری خود را مصروف کرده‌اید که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنیم هیچ سودی عایدمان نمی‌گردد. باز صدایم را بیشتر بلند کردم و گفتم: چه کسی از شما می‌تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسی از شما می‌تواند فرزندش را به نماز، روزه یا به عفت و پاکدامنی و عدماختلاط با نامحرمان ملزم نماید؟!

این هنگام همگی خاموش شدند. آن گاه یکی بر خاست و با صراحت تمام گفت: ای شیخ! هیچ کسی چنین قدرتی ندارد! اگر من دختر یا فرزندم و حتی همسرم را از چنین چیزی ممانعت کنم به پلیس گزارش خواهد کرد.

آن گاه من گفتم: دوستان گرامی! در روز رستاخیز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمایه نفتکه در کجا هزینه شده است، نمی‌پرسد. بنابراین دامن زدن به این مسایل در مجالس و محافل قطعاً مناسبنیست، بلکه موجب جدال و درگیری می‌شود و شما از چنین امری بی‌نیاز هستید. خداوند شما را از عدم آگهی به آن نمی‌پرسد، اما به خدا سوگند! تک تک شما را از فرزندانتان و تربیت آنها، دختران و صیانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولی که او را به چیزی مسولیت داده است سوال خواهد کرد! آیا آن را حفاظت کرده یا ضایع گردانیده است؟ حتی از مرد در مورد اهل خانه‌اش سوال خواهد کرد»[1].

شیخ در ادامه سخنانش افزود: وقتی این سخنان را از من شنیدند خاموش شده و به سخنانم گوش فرا دادند.

پس برادر عزیز! برای طلب علم و فراگیری دین، به خواندن کتاب‌های مفید و گوش دادن به نوار و کاست‌های سودمند و همنشینی با اهل علم و شرکت در مجالس ذکر حریص باش و از این که روزی بر تو بگذرد بدون این که در آن روز استفاده جدیدی نبرده باشی، بر حذر باش و خود را محاسبه کن! آیا به خوبی تلاوت قرآن را می‌دانی؟ روزانه چقدر وقت خود را به مطالعه کتاب‌های مفید صرف می کنی و چه قدر وقتت را به مشاهده تلویزیون صرف می کنی؟سپس تفاوت این دو وقت را با هم مقایسه کن وانگهی از خودت بپرس:

---

[1]- روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است .

آیا این دین سزاوار این نیست که ما و شما وقت بیشتری به فراگیری و دعوت به آن صرف کنیم؟

برادر عزیز! به آنچه برایت سودمند است حریص باش و از خدا کمک بخواه و ضعیف و عاجز مباش و بسیار فعال و پر توان باش. هر گاه به مجلسی دعوتشدی با خودت کتاب‌های مفید همراه داشته باش و از محتوای این کتاب‌ها برای اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقیقه باشد. برخی از مسایل را از جمله فضایل شب بیداری و تهجد، فضیلت ذکر الله و صدقه و...را برای آنان یاد آوری کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و رحمت آن را بپوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگانی که نزد او هستند بکند. از خداوند می‌خواهم تا تو را هر کجا که هستی خیر و برکت عنایت کند.

توصیه دهم

باز هم به شما توصیه می کنم: بیکاری زیاد به مفاسد بی‌شماری منجر می‌شود و از بزرگ‌ترین مفاسد سخن گفتن و بگومگو زیاد است. چنان که مشاهده می کنی بسیاری از برادران سفر کرده در دیار غربت در مجالسی جمع می‌شوند و به غیبت و خرده گیری همدیگر و ایراد از آبرو و ناموس دیگران می‌پردازند و یا در امور خصوصی آن‌ها مداخله می کنند یا پیشنهادها و نظریاتی در امور شخصی دیگران ارایه می‌نمایند بدون این که کسی از آنان پیشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتیجه این اعمال موجب بغض و کینه و حسد می‌شود.

برادر عزیز! چگونه می‌توانیم امت اسلامی را متحد و یکپارچه کنیم حال آن که نمی‌توانیم وحدت مسلمانان را در یک کشور حفظ کنیم به طوری که بغض‌ها و اختلافات و کینه‌توزی‌ها کیان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفایی باطن و پاکی قلب برای مسلمانان بزرگ‌ترین عبادت محسوب می‌شود و این صفات ازاوصاف و ویژ گی‌های بهشتیان است.

خداونـد مـی فرمایـد: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ یعنی «و کینه توزی و دشمنی را از سینه‌هایشان بیرون می کشیم و برادرانه بر روی تخت‌ها رویاروی هم می‌نشینند».

آن‌حضرتﷺ چه زیبا فرمود: وقتی از وی پرسیدند: برگزیده‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «کسی که دارای قلبی مخموم و زبانی صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معنای راست گفتار را فهمیدیم اما مخموم القلب کیست: فرمود: «مومن پرهیزگار و پاک دلی که در وی هیچ گناه و بغاوت، فریب و حسد وجود نداشته باشد.»[1]

نسبت به مسلمانان نیکی کن اگر چه نسبت به تو بدی کنند و بر آنان حلیم و بردبار باش و لو این که بر تو خشم گیرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زیرا دنیا چند صباحی بیش نیست.

بسیاری از مردم می‌توانند به وسیله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولی بسیار اندک‌اند افرادی که با صفای درونی خویش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزدیک کنند. بنابراین از این که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خیانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زیرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد.

توصیه یازدهم

از ازدواج با زنان غیر مسلمان و مسیحی بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جایز است ولی باید این مساله در نظر گرفته شود که غالبا فرزندان ضایع شده و از بین می‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌های زیادی بین زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دینش بیگانه می‌شود به طوری که ارتباطاو با دینش در حد اسلام خواهد بود. و لا حول و لا قوة الا بالله.

---

[1] – ابن ماجه با سند صحیح.

در چنین شرایطی نماز، دعوت الی الله، حجاب برای همسر، پرهیز از اختلاط‌ها، و... باقی نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زمانی که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسیحی کردند پس از این که شور و شوق اولیه ازدواج و شادمانی زندگی جدید از بین رفته است، آن گاهضررهای این ازدواج‌ها ظاهر می‌شود که ماحصل این کار بی‌دینی و افتادن در لجنزار بی‌عفتی و بی بندوباری خواهد بود.

توصیه دوازدهم

دین را از چه کسانی فرا گیریم؟ سوال بسیار مهمی است که آن را از بسیاری از برادران مقیم دیار غرب که به دنبال رخصت‌ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسی که برای آنها فتوایی را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان می‌شوند. حتی برخی چنین‌اند که هرگاه فتوایی را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادمانی پرواز کرده و به ستایش آن مفتی می‌پردازند و می‌گویند: این است عالم و دانشمند توانا. این شیخ واقعیت را درک می‌کند! این است که دردها و زخم‌های مسلمانان را لمس می‌کند. آری، در مورد صدور چنین فتوایی چنین می‌گوید گر چه مخالف کتاب و سنت باشد، یا نسبت به نصوص دینی تساهل نموده و یا در صدد جستجوی رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعیف باشد. اما مهماین است که فتوا باشد، آری فتوا!

برادر مسلمان! به زودی خداوند از تو یک سوال خواهد کرد و بس و آن این که: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ﴾ یعنی «روزی که آنان را صدا می‌زند و می‌پرسد: به پیامبران چه پاسخی دادید؟»

شما را از فتوای فلان و فلان شیخ نخواهد پرسید بلکه سوال فقط از پیروی کتاب و سنت خواهد بود. دومرتبه این سوال را تکرار می کنم: مرجع و مقتدای

امور دینی شما کیست؟ آیا هر کسی که عبایی پوشیده باشد یا عمامه‌ای بر سر داشته باشد و در شبکه‌های ماهواره‌ای ظاهر شود؛ مفتی به حساب می‌آید و این شایستگی را دارد که مرجع تقلید دین باشد؟ آری! مقیاس و معیار صحیح هرحکم و فتوا تطبیق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوی و هوس پیروی مکن که در این صورت تو را از از راه خدا منحرف می کند.

شیخ فرمود: من در یکی از مراکز اسلامی سخنرانی می کردم که شخصی نزد من آمد و گفت: چرا در مساله اختلاط این قدر تشدّد به خرج می‌دهید در حالی که فلاندکتر در شبکه (...) می گوید: اختلاط بین مردان و زنان در جلسه‌های عروسی و گردهمایی‌ها جایز است، به شرط این که نیت آنها درست باشد و به همدیگر بدون شهوت ننگرند؟! در جایی دیگر سخنرانی می کردم و شخص دیگری گفت: جناب شیخ! حکم ربا چیست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فورا آن شخص گفت: فلان شیخ در شبکه (...) گفته است: ربا یکی از ضروریات عصر است و اشکالی ندارد. دیگری آمد و در مورد حکم غنا و موسیق استفتا کرد و افزود: فلان شیخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دین خود را بسان کالایی قرار مده که هر کسی بخواهد آن را تخریب کرده و به تباهی و فساد بکشد؛ زیرا تو محاسبه می‌شوی و از تو خواهند پرسید: ﴿مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ﴾ یعنی «به پیامبران چگونه پاسخ دادی»؟

توصیه آخر

حاضر شدن در پیشگاه خداوند را به یاد آور و بدان که این دنیا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن. یکی از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشکی تحصیل می کردم و هرگز آن روزی را که من در اتاق مراقبت در بیمارستان در حالی که از بیماران پرستاری می کردم، از یاد نمی برم. به طور

تصادفی اسم یکی از بیماران که در تحت شماره 3 قرار داشت توجُّه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره‌اش را شناسایی کنم که بر اثر دستگاه‌ها وشلنگ‌هایی که بر دهان وبینی‌اش وصل بود شناخته نمی‌شد. وی جوان 25 ساله‌ای بود که به مریضی (ایدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حادی که در ریه‌اش بوجود آمده بود و حالش بسیار وخیم و بحرانی بود به بیمارستان آورده شده بود! به وی نزدیک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم

ـ محمد، محمد.

صدایم را شنید و با کلماتی نامفهوم جواب داد. به خانه‌اش تماس گرفتم،مادرش گوشی را بر داست که با لکنت زبانی جواب داد و معلوم شد که لبنانی‌الاصل هستند. از سخنانش فهمیدم که پدرش تاجر بزرگی است و مالک بازار شیرینی‌جات است. حال فرزندش را برایش توضیح دادم. دستگاه‌هایی که به این جوان وصل شده و خونریزی حادی را نشان می‌داد و به شکل وحشتناکی هشدار می‌دادند را در مکالمه‌ام با مادرش شرح دادم و فریاد زدم: الان باید به بیمارستان حاضر شوی!

گفت: حالا من مشغولم و در پایان کارم خواهم آمد، من گفتم: زمانی می‌آیی که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشی را گذاشتم. بعد از نیم ساعت پرستاری به من خبر داد که مادر جوان آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند. چون او را دیدم زن مسنی بود که از امور ظاهری اسلام دروی اثریافته نمی‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گریه منفجر شود. کوشش کردم آرامش کنم و گفتم: به خدا متوسل شو و شفایش را از او بخواه! آن گاه از من پرسید: تو مسلمان هستی؟ من گفتم: الحمدلله. او گفت: ما هم مسلمان هستیم. من گفتم: بسیار خوب. چرا بالای سرش نمی‌ایستی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، شاید خداوند اندکی بیماریش را تخفیف دهد؟

بغض گلویش را گرفت و سپس سخت به گریه افتاد و گفت: وای! قرآن؟! بلد نیستم! چیزی از قرآن به حفظ ندارم! در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد واشک از چشمانش جاری بود، گفت: ما از وقتی که به اینجا آمده‌ایم جز روزهای عید نماز نمی‌خوانیم! در مورد فرزندش از وی پرسیدم؟ گفت: قبلا حالش خوب بوده است. پرسیدم: آیا نماز خوانده است؟ جواب داد: خیر، لیکن نیت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدایشان بیشتر و بیشتر می‌شد. به جوان مسکین نزدیک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناکی زرد شد و مادرش با صدای بلند گریه می‌کرد. پرستاران حیرت زده می‌نگریستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: «**لا اله الا الله، لا اله الا الله**»!جوان جوابی نداد باز من گفتم: بگو: «**لا اله الا الله**»! اندکی به هوش آمد و به من نگاه کرد. بیچاره با تمام وجودش تلاش می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود چهره‌اش رو به سیاهی گرایید. گفتم: بگو: «**لا اله الا الله**»! او با صدایی حاکی از اندوه و حسرت می گفت: آآآه درد شدید. آآآه، می خواهم دردم آرام شود، آآآه، آآآه.

خواستم اشک‌هایم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا اله الا الله» بخواند، اندکی لب‌هایش را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدایا! کلمه را تکرار می کند. الان آن را خواهد خواند. اما با کمال تاسف گفت: (caht، caht!) دوستم را می‌خواهم، دوستم را می‌خواهم، هاااى طاقت ندارم، طاقت ندارم. مادر نگاه می کرد و می گریست. آن گاه نبضش ضعیف شد و سپس ساکت شد. شدیداً به گریه افتادم دستش را گرفتم و نهایت تلاشم را به خرج دادم تا بگوید: «**لا اله الا الله**». اما جواب؟! نمی‌توانم، نمی توانم،وانگهی نبضش متوقف شده و از حرکت باز ایستاد.

چهره‌ی جوان تیره گشت و جان داد. هوش از سر مادرش پرید و خود را بر سینه انداخت و فریاد می‌زد چون این منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانین پزشکی را از یاد بردم و دهانم به سوی مادرش باز شد.

ـ تو مسئول هستی. تو و پدرش امانت را ضایع کردید. خدا شما را ضایع بگرداند. امانت را خیانت کردید خدا شما را نابود بگرداند. خداوند می فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ یعنی: «آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می کنند»!

پس ایبرادر سفر کرده در ولایت غرب! در سرنوشت این مسلمانان بیندیش! چه می‌شد اگر در مقابل این جوان، پسر یا دختر، یا خودت بودی؟ لذا بر طاعت خدا حریص باش. قران مجید می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ یعنی «ای مومنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.»

در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمالت از او کمک و توفیق بخواه. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی‌اند که می گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده؛ مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمان ما گردند».

از خداوند ثبات در دین و نجات از فتنه‌ها را طلب کن. قران می‌فرماید:﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾یعنی «ای مومنان! آن چنان که باید از خدا ترسید و شما نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

در تمام احوالت بر ذکر الله تعالی حریص باش. چنان که خداوند می فرماید:﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾یعنی «ای مومنان! بسیار خدای را یاد کنید.»

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوی معصیت فرا خواند، بدان که او تو را می‌بیند و مراقب توست.

خلاصه این که باید در میان تو و پروردگارت یک ارتباط پنهانی از قبیل شب بیداری، نماز تهجد، صدقه پنهانیبا دعوت و نصیحت مردم باشد؛ زیرا هر کسیخدا را در حالت آسایش و راحتی بشناسد خدا او را به وقت سختی می‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفیقاتت بیفزاید.

در پایان دوست گرامی! ای مسلمان ساکن در سرزمین غرب! این‌ها، نصایح و توصیه‌های خالصانه‌ای بود که با روحم آمیخته بودند ـ و حاصل سال‌ها تجربه و مسافرت در کشورهای غربی بودـبرایت بیان کردم و صادقانه ـ برای خشنودیی خدا ـ تو را نصیحت و ارشاد کردم.

پس مرا در دعاهای غایبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند برای من و تو خواهند بود، سهیم بگردانی.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پایان ترجمه 1384/11/هـ

حوزه علمیه عین العلوم گشت ـ سراوان

سخنی با تو

پدرم.....

(درد دل یک دختر جوان با پدرش)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه:

دشمنان اسلام در صدداند که با ابزار و وسایل گوناگون، مسلمانان را از اسلام بیگانه ساخته و آنان را مطیع و حلقه به گوش خویش بگردانند. بدین جهت غرب همچون گرگی در پوستین میش هر روز در لباسی جدید چهره می نماید و با برنامه های گوناگون می کوشد تا افکار نسل جدید را تسخیر کند و از این رهگذر توانسته است ضربه ی سهمگینی بر پیکره جامعه ی اسلامی وارد نماید.

یکی از رهبران غربی می گوید: کاری را که یک دختر جوان با یک لیوان شراب می تواند بکند، هیچ بمب اتم نمی تواند بکند.

از اینجاست که هر روز در ترویج فحشا و فساد و روابط نا مشروع جنسی در میان جوانان مسلمان از طریق ماهواره، سایتهای اینترنتی و کانالهای تلویزیونی اقدام نموده و جوانان مسلمان را از اسلام بیگانه ساخته است تا جایی که فساد در دانشگاهها و مدارس نیز راه یافته است.

لذا وظایف والدین در قبال فرزندان بسیار خطیر است آنان وظیفه دارند که علاوه بر آموزش دینی و پرورش بعد ایمانی فرزندان، بر عملکرد شان در منزل و خارج از آن نظارت کنند.

در مقاله حاضر برخی از اشتباه های تربیتی و سهل انگاری که در سرنوشت فرزندان تاثیر دارد، از زبان یک دختر فهمیده بیان شده است،

امیدواریم که خوانندگان عزیز پس از مطالعه این جزوه دوستان و رفقای خویش را به مطالعه آن تشویق نمایند.

در خاتمه از خداوند می خواهیم که در این کوشش ناچیز را به در گاه خویش بپذیرد و وسیله اصلاح امت قرار دهد.

محمد حنیف حسین زایی

1383/5/23هـ ش

پدرم! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته..

نخستین بار که چشم گشودم سیمای تو را دیدم و به تو و کارهایت خیره بودم تا این که بزرگ شدم و به دنبال دانش رفتم و تحصیلات و مدارک عالی را کسب نمودم و به معلوماتم افزون شد. پس از آن در کنار تو در یک رویای نگران کننده می زیستم که صورتهای مختلف و تناقضاتی نا مفهوم در آن موج می زد.

بارها و بارها نسبت به اطلاع دادن شما در شک و تردید بودم؛ زیرا می دانستم تحمل آن برای شما سنگین است اما چاره ای جز رک گویی وجود ندارد و رک گویی در این هنگام مانند عمل جرّاحی است که غده های مزمن را ریشه کن می کند.

مطالبی را که می خواهم با شما درم میان بگذارم تصویرهای واقعی ای است که در زندگی روزمرّه ام تکرار می شود و ای کاش که فقط رویا بودند!! پس از آن در مورد تو بسیار می اندیشیدم و از خود می پرسیدم: آیا تو در تربیت ما دلسوزی داری یا خیانت می ورزی؟ ناگهان به شکل سریع تصاویر مختلفی از رفتار شما با ما در ذهنم خطور کرد که کفه ی خیانت را بر کفه ی دلسوزی سنگین می نمود.

با وجدانم به مبارزه بر خواستم و کوشیدم تصویر خیانت را در ذهنم بزدایم و از چشمانم دور کنم اما اشک در چشمانم حلقه زد؛ زیرا به یاد حدیث پیامبر ﷺ افتادم که فرمود: « مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْتَرْعِيهِ اللّهُ رَعِيَةً يَمُوتُ يَوْمَ يَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لِرَعِيَتِهِ إِلاَ حَرَمَ اللّهُ عَلَيْهِ الْجَنَةَ » یعنی هر بنده را خداوند بر قومی سرپرست بگرداند و او در حالی بمیرد که نسبت به

سرپرستی آنان خیانت و کوتاهی کرده است خداوند بهشت را بر وی حرام خواهد کرد.

پدر گرامی!

شما ممکن است از سخنانم احساس ناراحتی و کدورت کنید اما ناراحتی آن از ناراحتی غمهای آتشین قلبم به مراتب فروتر است. امیدوارم که آنها را از دخترت تحمل نمایی.

پدر عزیزم!

شما پیش از من به میدان زندگی قدم نهاده ای و پیش از آن که من چیزی بدانم تو آن را آزموده ای. پس فکر کن که ـ پس از این همه تجارب ـ از تاثیر پذیری یک دوست بی خبر باشی و از تغییراتی که در اخلاق و روش زندگی اش پدید می آید نا آگاه باشی. ضرب المثل مشهوری است که می گویند: «الصاحب ساحب» (رفقا انسان را به سوی خود می کشانند).

اگر از عالم زنها صحبث کنم گفتارمان به طول خواهد انجامید اما چیزی که برایم قابل توجه است گوشزد نمودن بسیاری از چیزهایی که از آنها چشم پوشیده ای و غفلت ورزیده ای و در مورد نظارت رفقا بر رفقا و دوستان در محیط منزل یا مدرسه کوتاهی نموده ای.

بسیاری از اوقات گوشی را بر می داشتی و آنگاه مرا صدا می کردی که یکی از همکلاسی هایت با تو صحبت می کند؛ اما متاسفانه یک بار نپرسیدی که چه کسی تماس گرفت؟ کی بود؟ آیا کار مهمی داشت که این قدر صحبت را طولانی کردی؟ آیا او از افراد سالم و دارای اخلاق

پسندیده است؟ آیا او از دوستان مدرسه ات است؟ و خیلی از سوالات دیگری که من از تو انتظار آن را داشتم.

همچنان شما دختر عمویم (...) را می شناسی؛ چطور موهایش را ملعبه قرار داده و چهره اش را با پودرها و رنگها و رنگها ملوّن می کند تا جایی که اگر کسی با او صحبت کند از نگاه کردنش خجالت می کشد، با این وصف دختر عمویم خودش را در کمال آرایش و زیبایی قرار می دهد و این را برای خود تمدن و پیشرفت می پندارد.

همچنان که در صفحه تلویزیون و صفحات مجلات و روزنامه ها مشاهده می کنی همه ی اینها نتیجه رضایت عمویم می باشد که او آزادانه فیلم های مبتذل و حتی ماهواره ای را تماشا می کند. (پناه بر خدا).

این بود شکل و قیافه ی او، اما سخنانش، آرزوهایش، افکارش، بسیار عجیب است. حقیقتا بسیار عجیب و احمقانه است و در حقیقت نمونه ی آشکاری است از زنان بی بند و بار کفار که از کانالهای تلویزیونی و صفحات مجلات مشاهده می شوند حتی می توان گفت که او یک زن اروپایی است در کالبد پسر عمویم!!..

اما تو با آن که همه ی اینها را می دانی حتی یکبار هم ندیدم که مرا از همنشینی و ارتباط زیاد با او بر حذر داری. و از طرف دیگر دختر عمه ام (...) را می شناسی دختری پاک فطرت و مذهبی است که در کلاسهای حفظ قران شرکت می کند و به کارهای مفید علاقه مند است و وقتی از ملاقات عمه ام بر می گردم، متوجه می شوی که کتابها و نوارهای مفید به همراه داریم. اما باز هم ندیدم که به مسلک و روش او ـ حتی به یک کلمه ـ تشویق نمایی و وا را بستایی و نصیحتم کنی که در جلسات خانوادگی

همراه او باشم؟ آیا من در تفاوت این دو روش اشتباه کرده ام یا پدرم راه درست از نادرست را تشخیص نمی دهد! یا بر این باور است که زنان از گناه معصومند و انحراف و اثر پذیری به آنها راه ندارد؟

پدر عزیزم!

در مدرسه، در یکی از کلاسهای تربیتی، خانم معلم در تفسیر این آیه (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ)« به زنان مؤمن بگو: چشمهایشان را پست کنند». گفت: زن نباید چیزهایی را نگاه کند که او را به سوی فحشا می کشاند و نباید به مردان یا عکسهای آنان نگاه کند و راز این کار (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) است « فرجهای خویش را حفاظت کنند». زیرا حفظ چشمها راهی برای حفظ شرمگاه است.

از تفسیر این آیه دغدغه خاطر پیدا کردم و به یاد آنچه که روزانه از صفحه تلویزیون تماشا می کردم افتادم، آنگاه که بازیگر با کمال آرایش ظاهر شده و اندامهای خویش را آشکار می کندو دوشادوش او دختر هنرپیشه نیز غزل سرایی می کند و ترانه های عشق و محبت را با هم ردّ و بدل می کنند و احساسات این دختر را با کلماتی جذاب بر می انگیزد در حالی که آن دو از محارم همدیگر نیستند.

.در این هنگام آتش گرم شده و زبانه می کشد و بیشتر دختران جوان در مقابل این تصاویر احساساتی آنچنانی دارند!

من همه این برنامه ها را تماشا می کنم و شما در کنارم هستی و یا خبر داری که این گونه برنامه ها را مشاهده می کنم.

پدر مهربانم!

فراموش نمی کنم روزی که همراه خانواده با ماشین به ملاقات یکی از خویشاوندان می رفتیم و به علت چراغ قرمز در یکی از خیابانهای شهر توقف نمودی که در این هنگام در کنار ماشین مان، ماشین دیگری ایستاده بود که عده ای مرد بر آن سوار بودند و شما فورا رو به من کردی و گفتی چهره ات را بپوشان! و من چهره ام را پوشاندم. اما بعد از ظهر همان روز طبق عادت همیشگی مان جلو صفحه تلویزیون دختران بازیگر ظاهر شدند که نه تنها چهره شان ظاهر بود بلکه اندام و آرایش خویش را نیز آشکار کرد بودند و شما (ندانسته یا از روی هوس) از نمایش و مهارت آنها شگفت زده و مبهوت بودی؛ حتی تعدادی از اسامی آنها را حفظ کرده بودی.

از این صحنه افسوس خوردم . در خاطرم افکار دور و درازی حلقه زد، اگر من هنر پیشه می بودم پدرم از دیدن من خوشحال می شد؟!

اما امروز مرا دستور دادی حجابم را رعایت کنم!!

آیا کشف حجاب برای دختران بازیگر جایز است؟!

پس من نیز شغل هنرمندی را انتخاب می کنم تا کشف حجاب برایم جایز باشد! اما آیا پدرم از شغل هنرمندی من راضی می شود؟! چرا؟ پس چرا پدرم از اینها شگفت زده شده است با وجودی که اینها چهره های شان را نپوشانده اند؟!

چرا پدران شان اینها را به پوشیدن چهره های شان امر نمی کنند؟

اگر اینها پدر ندارد چرا پدرم اینها را به رعایت حجاب وادار نمی کند همانطوری که مرا دستور می دهد؟

اگر نمی تواند پس چرا مرا از تماشای آنها باز نمی دارد؟

آیا بر ما لازم است که حتما آنها را تماشا کنیم؟

آیا درست است که در خانه ی ما افراد بیگانه داخل شوند؟

وقتی برای افراد بیگانه درست نیست که چهره مرا ببینند و پدرم مرا به حجاب امر می کند پس خودش چرا به زنان بیگانه نگاه می کند؟ نه تنها بر چهره بلکه به اندام دیگر آنها نیز می نگرد! ذهنم با طوفانی از سؤالات نابود کننده و حیرت انگیز مواجه می شود.

اینک برای تو برخی از موارد را بر می شمارم تا باعث راحتی من از تنگنای این حالت حیرت انگیزی که با آن دست و پنجه نرم می کنم، باشد.

اما من همیشه خداوند را سپاس مس گویم که حکم شرعی حجاب را می دانم و به اهمیت و ارزش آن پی برده ام و به عواقب خطرناک آن آگاهم.

از یک سو باید رضایت دهی تا این رنان ب حجاب به منزل ما وارد شوند و از سوی دیگر از همان دوران کودکی به من تلقین می کنی که حجابم را حفظ کنم حال من و تو در چنین صحنه هایی قرار گرفته ایم آن گونه که شاعر می گوید:

در میان قعر دریا تخته بندم کرده ای

باز می گویی که دامن تر مکن هوشیار باش!

این دو روش که به عنوان نمونه ذکر گردید از تناقضات عملی و برخورد با راهکارهای شرعی و تربیت تئوری و عملی است که مخالف با اخلاق و دیانت نیز می باشد.

آری شما بدین وسیله اجازه داده اید که دستگاه فساد در کانون تربیتی ما راه یابد.

پدرم!

موضوع دیگری که سزاوار گفتن است و باید به آن اعتراف کنم این که شما دارای قلبی بزرگ و اعتمادی شگرف هستید که جای امیدواری است.

اما با این وصف به این نتیجه رسیدم که اعتماد هرگز به معنای باز گذاشتن درها بدون نگهبان نیست.

اعتماد هرگز به معنی رها کردن کبریت روشن در کنار بطری بنزین نیست.

و همچنین اعتماد هرگز به معنی انباشتن خانه از اسباب لهو و لعب و لذّت های زودگذر دنیا در برابر آن جوهر حقیقی که ما به خاطر آن آفریده شدیم نیست.

این کلمات را در حالی بر زبان می رانم که در ذهنم فهرستی از اشتباه های تربیتی را مرور می کنم و ما با قلبهای مان به آنها زینت بخشیده ایم.

در این جا مثالهایی را به عنوان مشت نمونه ای از خروار ذکر می کنم.

با رفتن ما به بازار جهت خریداری برخی از وسایل ضروری یا غیر ضروری موافق هستی بدون این که با ما محرم و مراقبی همراه باشد و ما چقدر با فتنه ها و مفاسد برخورد می کنیم، به طوری که بازار چه دردها و مفاسدی را در خود جای داده است و چه روابط جنسی ابلیس گونه ای که در همین بازارها، بین زنها و مردهای شیطان صفت برقرار می شود؟!

وقتی وارد بازار می شویم با مردان بیگانه برخورد می کنیم و در مورد وسایل غیر ضروری چقدر با آنها گفتگو می کنیم و با آنها در حالی صحبت می کنیم که آنها با آرامش کامل و کلماتی جذاب و دلپذیر با ما صحبت می کنند و ما آنها را از همدیگر متمایز ساخته و نقاط ضعف و قوت آنان را با دیدی نقد گونه بر می شماریم:

این فروشنده خوش برخورد است!

این خوش سلیقه است!

این خوش تیپ است!

این فروشنده دارای قدی کشیده است!

این یکی زیباست!

و آن یکی از این زیباتر و بهتر است!

نفس آرزو می کند و دل تمنّا می کند!

گاهی در بازارها می گردیم برخی از مغازه داران لوکس فروشی، لوازم مخصوص زنان را می فروشند و فروشند نیز مرد است! در حالی که خودش را شیک کرده و زبانش را با بیان واژه هایی رنگارنگ و جذّاب کرده و شیطان او را به شکلی بهتر از شکل اصلی -اش می نمایاند! و معامله بدون تکلف آغاز می شود. دستهای زن و مرد به همدیگر رد و بدل می شوند به طوری که خجالت می کشم وصف آن را برای شما بیان نمایم و زن انتخاب می کند. این جنس را رد می کند که کوچک است! دیگری بر می دارد که بزرگ است!!

این کوتاه است!

این بهتر است!

این یکی مناسب تر است!

دوست غافل و شیطان حاضر است. کلماتی را القا می کند که آتش جهنم را شعله ور می شود. (خُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا) انسان ضعیف آفریده شده است.

نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: « إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ» (همانا زن به شکل شیطان پیش می آید و به صورت شیطان بر می گردد).

گاه که احساس خطر می نموده ای مادرم را نیز با ما همراه می کردی و اکنون می گویم که این عمل شما بجا نبوده است؛ زیرا زن در آفرینشش ضعیف آفریده شده است، بسیار نرم دل و مهربان است و تحت تاثیر گفتار و رفتار قرار می گیرد و با اندکی التماس رأیش مساعد می شود.

نمونه ای دیگر:

روزی که یکی از زنان بیگانه وارد خانه ی مان شد و گویا معلم خصوصی بود و به ما تدریس می کرد و شما در خانه حضور داشتی و می دیدم که تو را صدا می کردی و به او دستور می دادی و با او صحبت می کردی در حالی که چهره اش باز بود و از محارمت نیز نبود!!

یا وقتی که او را تنها از دفتر می آوردی و یا تنها و بی پرده و بدون محرم او را با ماشین خود می بردی، یادم هست که چقدر به همسایه ی مان نکوهش می کردی که خانمش را با راننده تنها می گذارد!

آیا آنچه برای راننده گان درست نیست برای تو درست است؟!

آیا مگر آنچه برای زنان همسایه ی مان درست نیست برای این خانم معلم درست است؟! همچنین هنگامی که به پیشخدمت اعتماد می کنی که برادر کوچکم را نگهداری کند و برادرم در دامان او بزرگ می شود و به این گمان که او محرم اوست به او مأنوس می شود و در نتیجه اخلاق، رفتار، برخورد و معتقدات این زن به او منتقل می شود!

آیا باز هم ماندن این گونه پیشخدمت های زن در خانه ما توجیهی دارد؟!

نمونه ای دیگر:

بی توجهی شما به تلفن:

هنگامی که آن را در هر گوشه ای از خانه یا هر اتاقی از منزل می گذاری و می دانی که تلفن دروازه ی بزرگی است که هر نوع افراد سود جو و فرصت طلب در آن داخل می شوند!!

روزها که زنگ گوشی پی در پی به صدا در می آید و کسی جز من در کنارش نیست و من گوشی را بر می دارم ناگهان پشت خط مردی است که چیز اشتباهی را از من می پرسد و من جواب رد به او می دهم و او سؤال دیگری جهت اهداف خبیثش مطرح می کند و پشت سر آن جملاتی حاکی از ستایش و زیبایی من می گوید و پس از آن جملاتی هدف دار و مفسدانه را تکرار می کند! مسلم است که دختران جوان از ستایش و تعریف خوششان می آید! در این هنگام گوشی را می گذارم سپس گوشی برای دومین و سومین بار به صدا در می آید. می خواهم که گوشی را بر ندارم ولی با خود می گویم که چه معلوم که کسی دیگر باشد، دوباره گوشی را بر می دارم این بار از من پیشی جسته و با ترفندهای سازمان یافته ای به تملق می پردازد و مرا مرموزانه به این رفتار سرزنش می کند گویا که بین من و وا دوستی و رابطه ای دیرینه وجود داشته است! در این هنگام شیطان نیز به سرزنش می پردازد: دختر تو در اشتباهی!! این که صحبت می کند، فقط صحبت! اینجا که کسی نیست و تو در واقع همان گونه هستی که او تعریف می کند!

نفس گرسنه شهوت و نیاز به اشباع دارد، ناگهان در این طیف شهوانی می لغزد و در این سفر خطرناک و مهلک با او همگام می شوم.

آری ای پدر!

آگاه باش که این اشتباه بین من و تو تقسیم می شود ولی سهمیه من در اینجا بیشتر است اما تو نیز در این خطا سهم بزرگی را به خود اختصاص داده ای چرا که این دروازه را برای وارد شدن هر فرد ناباب بدون مراقب و نگهبان باز گذاشته ای یا حداقل وظیفه ات در این باب رسیدگی به وضعیت آن و راهنمایی من بوده که به آن عمل نکرده ای.

مثالی دیگر:

در اوضاع ظاهری مان بی توجه بوده ای. ما چقدر مانتوی تنگ می پوشیم و تو می بینی که این لباس اعضای ما را بهتر از آنچه که در این لباس هست معرفی می کند ولی ما از جانب تو هیچ گونه امر و نهی و تنبیهی را مشاهده نمی کنیم.

همچنین از شما مخفی نماند که از دوران کودکی در ذهن ما جای گرفته که بعضی از اعضای بدن (مانند موها) جزو عورت نیستند و حتی از دایره حیات ما خارج اند؛ زیرا این اعضا از کودکی پوشانده نشده اند و یا حتی وقتی فرم موهای کوتاه شده را می بینی باز هم ما از شما هیچ گونه واکنشی احساس نمی کنیم.

چقدر قلبم به تپش در می آید وقتی حدیث رسول الله غ به گوشم می رسد که می فرماید: « صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لاَ يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلاَ يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا ».

دو گروه جهنمی هستند که من آنها را ندیده ام، گروهی که در دست آنها شلاقهایی مثل دم است که مردم را می زنند و گروه دوم زنانی که لباس پوشیده اند اما عریانند بسیار پر کنش و به سوی شر مایلند، و سرهای آنان مثل کوهان شتر است آنان هرگز در بهشت داخل نخواهند شد و بوی آن را نیز استشمام نخواهند کرد در حالی که بوی بهشت از مسافت دور احساس می شود.

همچنین هنگامی که ما همراه تو با ماشین سوار می شویم و تو در ماشین ادکلن های خوشبو را استشمام می کنی و می دانی که تو اینها را استفاده نکرده ای ولی هیچ گونه واکنشی از خودتان نشان نمی دهدرسول خدا غ می فرماید: « أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ عَلَى قَوْمٍ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ» (هر زنی که عطر خوشبو استفاده نماید و بر افراد بیگانه بگذرد تا مردم از بوی آن استشمام نمایند، آن زن بدکار و فاحشه است).

حتی وقتی می بینی که منزل ما مملو از خوانندگان بی ایمان، و موسیقی های آمیخته با داستانهای عشقی و حتی کلمات ناگوار است و این صداهای مبتذل و طبل های فتنه بر انگیز از دستگاه های صوتی و تصویری گوناگون پخش می شود اما هیچ گون رهنمون و خط دهی را از شما نمی شنویم گویا مطلقا غزل سرایی و ترانه خوانی از جانب شریعت حلال است.

آن چه گفته شد مواردی است که اکنون در ذهنم خطور کرده و موارد دیگری نیز وجود دارد که در گوشه های حافظه ام پراکنده اند.

ولی ای پدر من به برخی از امور اخلاقی که شما بذل توجه می کنید هر چند که بر حکم شرعی آن بی اعتنا هستی تشکر می کنم اما تلاش صرف امور نهی شده را هرگز توجیه نمی کند.

در پایان ای پدر! من به شما مژده می دهم که برای خودم شیوه ای را انتخاب می کنم که از آنچه برای تو ذکر نمودم دور باشد و با شیوه ای که الله و رسولش به آن دعوت نموده اند نزدیک باشد.

پدر گرامی!

سخنانم را به یک سؤال که همیشه در ذهنم خطور می کند خاتمه می دهم و آن این که آیا در جهت تغییر وضعی که ذکر کردم به طور جدّی خواهید اندیشید؟؟؟

پاسخ به عهده ی شماست...

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته